

اثر وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی

محمد رضا طالبان

(تاریخ دریافت ۸۷/۹/۶، تاریخ پذیرش ۸۸/۷/۱۵)

چکیده: سنت نظری وابستگی / نظام جهانی متکی به تفکیک میان کشورهای مرکز (مادر) و پیرامون (اقمار) در جهان است. این سنت نظری مدعی است که نظام جهانی سرمایه‌داری با انتقال منابع عمده کشورهای کمتر توسعه‌یافته جهان سوم به کشورهای توسعه‌یافته مرکز، مانع توسعه مستقل و ملی آنان شده و از این طریق پیرامونی شدن آن‌ها را در درون نظام تقسیم‌کار بین‌المللی تقویت می‌نماید. به عبارت دیگر، کشورهای توسعه‌یافته مرکز، مازاد اقتصادی کشورهای پیرامون را تملک می‌کنند و آن را برای توسعه هرچه بیشتر خویش، اختصاص می‌دهند. کشورهای پیرامونی نیز به دلیل دسترسی نداشتن به مازاد خود، توسعه‌نیافته باقی می‌مانند. یکی از نتایج سیاسی یک چنین ساختاری عبارت است از تفاوت‌های قابل توجه مشاهده‌شده در سطوح کشمکش سیاسی شورشی در میان کشورهای توسعه‌یافته مرکز با کشورهای توسعه‌نیافته پیرامونی. در پژوهش حاضر، استدلال‌های اصلی تئوری‌های وابستگی / نظام جهانی در تبیین کشمکش سیاسی شورشی در قالب فرضیات تحقیق استخراج و به صورت مدلی تئوریک تدوین گردید. سپس، با مقابله این مدل تئوریک با داده‌های مربوط به ۹۵ کشور پیرامونی در یک دوره بلندمدت زمانی (بیست سال)، میزان انطباق و تناظر پیش‌بینی‌های نظری تئوری‌های مزبور با شواهد بین‌کشوری مورد ارزیابی و داوری تجربی قرار گرفت.

در مجموع، یافته‌های این پژوهش بین‌کشوری نتوانست برای دیدگاه نظری وابستگی / نظام جهانی تأیید تجربی فراهم آورد. به بیان دیگر، هیچ‌یک از فرضیات منطقیاً استخراج‌شده از سنت نظری وابستگی / نظام جهانی در تبیین کشمکش سیاسی شورشی نتوانستند از این آزمون تجربی سربلند بیرون بیایند.

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره نهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، ص. ۱۶۵-۱۹۳

مفاهیم کلیدی: کشمکش سیاسی شورشی، نظریه وابستگی / نظام جهانی، کشورهای مرکز-پیرامون، نابرابری اقتصادی، رشد اقتصادی، تحلیل بین‌کشوری.

طرح مسئله

پس از جنگ جهانی دوم، ظهور کشورهای تازه استقلال یافته و تغییرات وسیع و شتابان اقتصادی-اجتماعی در بسیاری از این کشورها و سایر کشورهای جهان سوم که با بروز انواع خشونت‌های گسترده (اعم از آشوب‌ها، کودتاها، ترورها، شورش‌ها، جنگ‌های داخلی و انقلاب‌ها) مقارن شده بود، توجه جدی دانشمندان و محققان علوم اجتماعی و سیاسی را به این دسته از کشورها جلب نمود. پس از چندین دهه تحقیق توسط دانش پژوهان جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و دستیابی به مجموعه‌ای هماهنگ از یافته‌ها، ظاهراً هیچ‌گونه تردیدی وجود نداشت که کشورهای توسعه‌نیافته جهان سومی بسیار بیش از کشورهای توسعه‌یافته صنعتی درگیر کشمکش‌های سیاسی خشونت‌بار بوده‌اند. در حقیقت، از هر شاخص و اندازه‌ای که برای تشخیص کشمکش سیاسی استفاده کنیم، درمی‌یابیم که تفاوت‌های چشمگیری برحسب نوع و شدت کشمکش‌های سیاسی بین کشورهای جهان سوم و کشورهای پیشرفته صنعتی وجود دارد. مثلاً، در برخی کشورهای جهان سوم شاهد آن هستیم که اعتراضات مردمی به سرعت شکل آشوب و شورش سیاسی به خود می‌گیرند و این نوع رخدادها به همراه کودتا، به اموری عادی در صحنه سیاسی آن کشورها تبدیل شده‌اند. در صورتی‌که در پاره‌ای از کشورهای پیشرفته صنعتی (مثلاً، کشورهای اسکاندیناوی) این نوع وقایع، تقریباً نایاب یا کمیاب می‌باشند. به هر جهت، کامیابی جوامع توسعه یافته در هدایت کشمکش‌های سیاسی به راه‌های مسالمت‌آمیز قابل ملاحظه است، و در قیاس با آن‌ها کشورهای عمده‌تر از جهان سوم نیز وجود دارند که به صورت مداوم دستخوش شورش، آشوب، ترور، کودتا و دیگر حوادث سیاسی خشونت‌بار هستند و نظام‌های سیاسی حاکم بر آن‌ها از حل و فصل کشمکش‌های جدی در جامعه‌شان ناتوان بوده‌اند. همین تفاوت‌های مشهود میان این دو گروه از کشورها است که برای دانش پژوهان علوم اجتماعی جنبه مسئله‌ای داشته و نیازمند تبیین تئوریک و تحقیق علمی است. باری، برای پاسخ به این سؤال تبیینی که «چه عواملی، مسئول تفاوت فاحش کشورهای در حال توسعه جهان سوم با کشورهای توسعه یافته صنعتی در سطوح کشمکش سیاسی شورشی است؟» تأکید اصلی تئوری‌های وابستگی بر ساختار روابط بین‌کشوری است. در حقیقت، تئوری‌های وابستگی این‌گونه حوادث سیاسی درون‌کشوری را عمدتاً محصول فرآیندهای خارجی و بین‌کشوری در

نظر گرفته‌اند. در همین راستا، بسیاری از محققان این سنت نظری تأکید نمودند که میزان وابستگی اقتصادی یا پیرامونی بودن عاملی مهم و تأثیرگذار بر فراوانی کشمکش‌های سیاسی در کشورهای در حال توسعه جهان سوم است. چرایی و چگونگی آن نیازمند تشریح تبیین‌های تئوریک آنان است.

تبیین تئوریک

در رویکرد نظری وابستگی، مفهوم «وابستگی» به عنوان مفهومی ربطی و متغیری بین‌المللی، ریشه اصلی تفاوت فاحش کشمکش‌های سیاسی خشونت‌بار در کشورهای توسعه‌نیافته در برابر کشورهای پیشرفته صنعتی تلقی گردیده است. در حقیقت، هر قدر کشوری وابسته‌تر باشد، تأثیرگذاری‌های منفی بین‌المللی بر آن کشور بیشتر است و همین امر، موجب نرخ‌های بالای کشمکش سیاسی شورشی در این‌گونه کشورها می‌گردد. نظریه‌های وابستگی و نظام جهانی^۱ بر اهمیت روابط بین‌کشوری یا عوامل خارجی، در هرگونه بررسی جهت درک و تبیین پدیده‌های سیاسی کلان‌پایه تأکید دارند. این تئوری‌ها مدعی‌اند که می‌توانند عوامل خارجی و شرایط جهانی را توضیح دهند که احتمال وقوع کنش‌های جمعی شورشی را افزایش می‌دهد (بوسول و دیکسون ۱۹۹۰).

در هر صورت، تئوری‌های وابستگی/نظام جهانی به تشریح عوامل خارجی که منازعه و کشمکش خشونت‌بار را میان کشورهای وابسته یا پیرامونی تشدید می‌کند، می‌پردازند و درصددند که نشان دهند چگونه فرآیندهای بین‌المللی و جهانی روی خشونت داخلی کشورها تأثیر می‌گذارند (فرگوسن ۲۰۰۳).

این تئوری‌ها از حیث هنجاری نیز معتقدند که ادغام در نظام نوین سرمایه‌داری در همه زمین‌ها - و نه فقط اقتصادی - برای کشورهای جهان سوم، پیامدهای منفی داشته است (آلدرسن و نیلسن ۱۹۹۹؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳) که یکی از این پیامدها، عبارت است از سطوح بالای کشمکش سیاسی خشونت‌بار این کشورها در مقایسه با سایر کشورها. در این رویکرد نظری، مفهوم وابستگی به روابط نابرابر قدرت اشاره دارد که می‌تواند روی

۱. تئوری‌های وابستگی و نظام جهانی از حیث این‌که هر دو مدعی‌اند وابستگی اقتصادی - اجتماعی کشورهای جهان سوم به وسیله‌ی تجربیات تاریخی استعماری‌شان از هنگامی‌که به‌نحوی از انحاء در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شده‌اند، شکل گرفته و پیوندهای منجر به وابستگی آن‌ها به وسیله‌ی مبادله‌های نابرابر، سلطه‌ی سیاسی، شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی دائمی گردیده است، دو سنت نظری مشابه هم هستند (اشنایدر و کیک ۱۹۷۹؛ والتون و رگین ۱۹۹۰؛ آلدرسون و نیلسن ۱۹۹۹).

رفتار کنشگران اجتماعی کلان پایه هم‌چون دولت‌ها، حتی در غیاب اجبار و فشار مستقیم، تأثیر بگذارد. از لحاظ تحلیلی نیز «وابستگی» تابعی از ارزش و تعداد شقوق رودروی یک کنشگر در یک مبادله است. اگر «الف» شقوق ارزشمند کمتری در یک مبادله نسبت به «ب» داشته باشد؛ «الف» به «ب» وابسته است، و «ب» نیز واجد قدرتی ساختاری بدون اعمال اجبار و زور علنی و مستقیم بر «الف» است (بوسول و دیکسون ۱۹۹۰).

دوس سانتوس (۱۳۵۸) در تعریف و تشریح «وابستگی» می‌نویسد:

وابستگی، وضعیت مشروط‌کننده‌ای است که در آن اقتصادهای یک گروه از کشورها به واسطه‌ی گسترش و توسعه اقتصاد گروهی دیگر، مشروط می‌شوند. این وضعیت مشروط‌کننده که محدودیت‌ها و امکانات عمل و رفتار کشورها را تعیین می‌کند بر تقسیم بین‌المللی کار در اقتصاد جهانی استوار است که روابطی نابرابر و نامتقارن را منعکس سازد. رابطه متقابل میان دو یا چند اقتصاد یا بین این اقتصادها و نظام تجارت جهانی هنگامی تبدیل به یک رابطه وابستگی می‌شود که برخی کشورها می‌توانند به صورت درون‌زا توسعه یابند، حال آن‌که سایر کشورهایی که در وضعیت وابستگی قرار دارند تنها می‌توانند به صورت تابعی از گسترش کشورهای مسلط، توسعه پیدا کنند (ص ۶۲).

تئوری وابستگی، اساساً مبتنی بر مقایسه کشورهای مرکز و پیرامون بوده و با برجسته نمودن نقش فرآیندهای جهانی اقتصاد سرمایه‌داری، تداوم توسعه نیافتگی را در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا (= پیرامونی) توضیح می‌دهد. کشورهای مرکز با عوامل خارجی و منفی سلطه و نفوذ روبه‌رو نمی‌باشند و هرگز بازده اقتصادی‌شان براساس نفوذ سرمایه‌های خارجی کاهش نمی‌یابد؛ در صورتی که کشورهای پیرامونی چون دچار وابستگی‌اند، گرفتار این دو پدیده منفی هستند (دیکسون و بوسول ۱۹۹۶). همچنین، کشورهای پیرامونی که از حیث اقتصادی کاملاً به کشورهای مرکز وابسته‌اند از ضعف اقتصاد داخلی که با جایگاه ساختاری‌شان در نظام جهانی مرتبط است، رنج برند. وضعیت نامساعدی که این نوع کشورها در نظام جهانی دارند نوعاً مرتبط با بدهی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی است (چیس دان ۱۹۷۵؛ دیکسون و بوسول ۱۹۹۶؛ وارد ۱۹۹۳) که در کنار ضعف تکنولوژی و نیروی کار عظیم غیرماهر و کم‌سوادشان، آن‌ها را عمدتاً به صادرکننده مواد خام یا اولیه تبدیل نموده است. این نوع پیوند تضعیف‌کننده در نظام جهانی به همراه رشد جمعیت فلج‌کننده در این‌گونه کشورها، منجر به تداوم فقر گسترده و در مجموع رکود و کساد اقتصادی و فقدان تحرک آنان در این نظام شده است (وارد ۱۹۹۳؛ کنتور ۱۹۹۸؛ کیک و همکاران ۲۰۰۰).

تئوری‌های وابستگی/نظام جهانی مدعی‌اند که نظام جهانی سرمایه‌داری با انتقال منابع عمده کشورهای کمتر توسعه‌یافته جهان سوم به کشورهای توسعه‌یافته مرکز، مانع توسعه مستقل و ملی آنان می‌شود و از این طریق پیرامونی شدن آنها را در درون نظام تقسیم کار بین‌المللی تقویت می‌نماید. به عبارت دیگر، کشورهای توسعه‌یافته مرکز، مازاد اقتصادی کشورهای پیرامون را تملک می‌کنند و آن را برای توسعه هرچه بیشتر خویش، اختصاص می‌دهند. کشورهای پیرامونی نیز به دلیل دسترسی نداشتن به مازاد خود، توسعه‌نیافته باقی می‌مانند. تفاوت‌های قابل توجه مشاهده‌شده در سطوح کشمکش سیاسی شورشی در میان کشورهای توسعه‌یافته با کشورهای توسعه‌نیافته نیز نتیجه سیاسی یک چنین ساختاری است. کشورهای پیرامونی به دلیل آنکه مازاد اقتصادی‌شان به کشورهای مرکز منتقل شده همواره با رشد اقتصادی پایینی روبه‌رویند و غالباً مجبور می‌شوند راه توسعه وابسته - به معنای برنامه‌های توسعه اقتصادی که از خارج هدایت می‌شود و در راستای علایق و منافع اقتصادهای مسلط در کشورهای مرکز است - را پیش گیرند که این نوع توسعه، گرچه ممکن است موجب افزایش سرانه تولید ناخالص ملی گردد (والتون و رگین ۱۹۹۰) ولی، عمده هزینه سیاسی - اجتماعی آن عبارت است از گسترش و تشدید کشمکش‌های سیاسی خشونت‌بار (اسمیت ۱۳۸۰؛ چیس دان و رایبنسون ۱۹۷۷؛ والتون و رگین ۱۹۹۰؛ معدل ۱۹۹۴).

مفهوم «پیرامونی شدن» در سنت نظری وابستگی و نظام جهانی از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. هنگامی که کشورهای کمتر توسعه‌یافته در درون ساختار اقتصاد جهانی به وسیله منافع کشورهای مرکزی و قدرتمند این نظام، تحت نفوذ و بهره‌کشی قرار می‌گیرند، «پیرامونی» می‌گردند (والتون و رگین ۱۹۹۰). «پیرامونی شدن» در بردارنده افزایش وابستگی این کشورها به کشورهای مرکز است به نحوی که تولید اقتصادی آنها به‌طور فزاینده‌ای براساس تحمیل‌های خارجی بازار جهانی و انباشت بین‌المللی سرمایه، سازمان داده می‌شود. پیرامونی شدن یا وابستگی همچنین موجب محدود شدن ظرفیت‌های یک کشور برای توسعه از طریق:

۱. استثمار و بهره‌کشی مستقیم به وسیله مکانیسم مبادله نابرابر (امانوئل ۱۹۷۲) و تقلیل سرمایه (بورن شایر ۱۹۸۰)،
۲. تغییر شکل و اعوجاج ساختار اقتصاد داخلی به خاطر توسعه نامتوازن و عدم پیوند ساختاری میان بخش‌های مختلف اقتصادی (دوال و همکاران ۱۹۸۱)، و سرانجام
۳. پایین آوردن رشد اقتصادی (بورن شایر، چیس دان و رایبنسون ۱۹۷۸) می‌شود.

به همین خاطر، پتانسیل کشمکش سیاسی خشونت‌بار در کشورهای پیرامونی افزایش می‌یابد (چیس دان و رایبنسون ۱۹۷۷؛ جکسون و همکاران ۱۹۷۸؛ معدل ۱۹۹۴).

در عوض، در میان کشورهای توسعه‌یافته مرکز، تنوع تولیدات اقتصادی و انتقال مازاد از کشورهای پیرامونی، منجر به افزایش ثبات سیاسی شده که به‌طور متقابل، به شکل‌گیری دولت‌های دموکراتیک و تکثرگرایی سیاسی و همچنین تعدیل مطالبات گروه‌های مخالف از دولت، یاری رسانده است (چیس دان و رابینسون ۱۹۷۷).

در حقیقت، از دیدگاه سنت نظری وابستگی/نظام جهانی یکی از نتایج سیاسی پیرامونی شدن عبارت است از؛ تفاوت‌های قابل ملاحظه کشمکش سیاسی خشونت‌بار این‌گونه جوامع با کشورهای مرکز. کشورهای مرکز در نظام جهانی از مازاد منتقل شده از کشورهای پیرامونی و توسعه اقتصادی درون‌زا و مستوازن بهره‌مندی‌برند و به همین دلیل از لحاظ سیاسی اثبات‌ترند. کشورهای پیرامونی که با فقدان یا کمبود شدید مازاد اقتصادی روبه‌رویند، توسعه اقتصادی وابسته و نامتوازی را نیز تجربه نموده‌اند که موجب سطوح بالاتر کشمکش سیاسی خشونت‌بار شده است.

افزون‌براین، افزایش وابستگی به منابع و منافع خارجی باعث می‌شود که دولت‌های پیرامونی برای حفظ و ترغیب هرچه بیشتر سرمایه‌گذاری‌های خارجی، انباشت سرمایه و رشد اقتصادی‌شان، هرچه بیشتر در اداره اقتصادی کشور مداخله نمایند. دخالت روزافزون دولت در اقتصاد داخلی، به مسائل و مشکلات مربوط به مشروعیت دولت (برادشاو ۱۹۸۵)؛ اقتدارگرایی و انسداد سیاسی داخلی (تیمبرلک و ویلیامز ۱۹۸۴) و اتکای فزاینده دولت بر منابع خارجی برای حفظ و تقویت دستگاه اجبار و سرکوب خود (جکسون و همکاران ۱۹۷۸) دامن می‌زند. پیرامونی شدن، همچنین از طریق ممانعت ساختاری برای توسعه درون‌زای اقتصادی، افزایش نابرابری و نادیده گرفتن هرچه بیشتر طبقات پایین جامعه؛ کشمکش سیاسی خشونت‌بار داخلی را افزایش می‌دهد (چیس دان و رابینسون ۱۹۷۷؛ کریو ۱۹۷۸؛ جکسون و همکاران ۱۹۷۸). در یک چنین جوامعی، احتمال وقوع کنش‌های جمعی شورشی به عنوان مخالفت سیاسی با وابستگی روزافزون دولت و حکومتی جبار و نامشروع، بالا می‌رود. از سویی دیگر، فرآیند تعاملی و تقویت‌کننده «شورش ← سرکوب ← شورش ← سرکوب» موجب افزایش شدت خشونت و بسط بیشتر این چرخه در کشورهای پیرامونی می‌شود (جکسون و همکاران ۱۹۷۸؛ معدل ۱۹۹۴).

در مجموع، می‌توان پیش‌بینی محوری تئوری وابستگی را بدین‌گونه تدوین نمود که «وابستگی» در کشورهای پیرامونی، منبع عمده کشمکش سیاسی شورشی بیشتر آنان است. به عبارت دیگر، هر قدر که وابستگی یک کشور بیشتر باشد باید در انتظار سطوح بالاتری از کشمکش سیاسی شورشی بود. یعنی این فرضیه که «وابستگی اثری مستقیم و مثبت روی

کشمکش سیاسی شورشی در کشورهای جهان سوم دارد».

با وجود این، پس از آن که بسیاری از مطالعات تطبیقی کمی بین کشوری نتوانستند اثر مستقیم و بلافصل وابستگی اقتصادی را روی کشمکش سیاسی شورشی نشان دهند^۱ (والتون و رگین ۱۹۹۰؛ بوسول و دیکسون ۱۹۹۰؛ معدل ۱۹۹۴؛ گیسینجر و گلدیش ۱۹۹۹) به تدریج این فرض در درون این سنت نظری قوت گرفت که اثرات وابستگی بر روی کشمکش سیاسی شورشی، به صورت غیرمستقیم و از مسیر عوامل درون کشوری معینی است که تحت شرایط وابستگی به وجود می‌آیند یا تشدید و تقویت می‌شوند. به این ترتیب، پژوهشگران حامی این سنت نظری از حدود و ثغور اصلی این تئوری‌ها فراتر رفته و منابع داخلی کشمکش سیاسی شورشی را - که متعلق به سنت‌های نظری دیگری بود - نیز به عنوان متغیرهای میانجی یا مکانیسم عمل وابستگی، مدنظر خویش قرار دادند. بدین سان رویکردهای جدیدتر وابستگی که مبنای پژوهش‌های تجربی قرار گرفته است، پتانسیل بالای کشمکش سیاسی خشونت‌بار در کشورهای پیرامونی جهان سوم را براساس مکانیسم‌های داخلی که محصول فرآیند وابستگی این‌گونه کشورها است، توضیح می‌دهند (تیمبرلک و ویلیامز ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷؛ برادشاو ۱۹۸۵؛ بوسول و دیکسون ۱۹۹۰؛ معدل ۱۹۹۴؛ کیک و همکاران ۲۰۰۰). در همین راستا، می‌توان به دو مکانیسم اصلی که متغیر برون‌زای وابستگی را به متغیر درون‌زای کشمکش سیاسی شورشی مرتبط می‌نماید، اشاره نمود:

اول. وابستگی با افزایش نابرابری داخلی، سطوح کشمکش سیاسی شورشی را افزایش می‌دهد. دانش‌پژوهان این سنت نظری با تصدیق یا اصل موضوع قرار دادن این گزاره کلان‌پایه تئوری‌های محرومیت نسبی که «نابرابری، علت مستقیم کشمکش سیاسی شورشی است» به عنوان مقدمه قیاس (استدلال) خویش، تنها باید نشان می‌دادند که وابستگی/پیرامونی شدن، منجر به افزایش نابرابری می‌گردد. با توجه به اتفاق نظر این دسته از دانشمندان که معرف اصلی روند جدید وابستگی را سرمایه‌گذاری خارجی آن هم در قالب فعالیت‌های شرکت‌های

۱. البته، برخی حامیان رویکرد وابستگی/نظام جهانی مدعی شده‌اند که مطالعات تطبیقی کمی بین کشوری، روش نامناسبی برای واری و آزمون این تئوری‌ها است؛ چون اقتصاد نظام جهانی جدید در قرن شانزدهم ریشه دارد و نمی‌توان آن را با داده‌های چند دهه اخیر مورد ارزیابی قرار داد (زولا و زولا ۱۹۷۸ به نقل از حکمن ۱۹۸۵). در صورتی که اغلب نظریه‌پردازان وابستگی/نظام جهانی اظهار نموده‌اند که همین نظام جهانی در دوران معاصر نیز روابط معینی را بین کشورها به وجود آورده و بر الگوهای ثبات و کشمکش سیاسی، رشد و نابرابری اقتصادی در درون و بین کشورها تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشته است. همین دلالت‌های این تئوری‌هاست که تحقیقات بین کشوری معاصر در جست‌وجوی صحت و سقم‌شان هستند.

چندملیتی می‌دانند، چنین استدلال شده است که اگرچه شرکت‌های چندملیتی از امتیاز نرخ پایین‌تر دستمزد کارکنان در کشورهای پیرامونی بهره می‌برند، ولی دستمزد پرداختی این شرکت‌ها به مراتب بیش از حقوق و دستمزد سایر شرکت‌ها و سازمان‌های داخلی موجود در این‌گونه کشورها است. پیامد این وضعیت عبارت است از تفاوت قابل توجه دستمزدها در میان آن‌هایی که در بخش داخلی کار می‌کنند و آن‌هایی که در شرکت‌های چندملیتی کار می‌کنند. در حقیقت، سرمایه‌گذاری خارجی در جهان سوم موجب می‌شود که به یک عده کم (شاغلین در شرکت‌های چندملیتی)، پرداخت زیاد و به یک عده زیاد (شاغلین در بخش‌های مختلف داخلی)، پرداخت کم بشود (اوانز و تیمبرلک ۱۹۸۰). در این معنا، حضور شرکت‌های چندملیتی متضمن افزایش شکاف دستمزدها و سطح نابرابری در درون کشورهای پیرامونی است. از سویی دیگر، «وابستگی» معمولاً منجر به اتخاذ سیاست‌های گشایش و آزادسازی اقتصادی جهت نقل و انتقال و گردش آزاد سرمایه جهانی توسط دولت‌های پیرامونی می‌شود. سیاست‌های آزادسازی اقتصادی نیز – حداقل در کوتاه و میان‌مدت – موجب افزایش نابرابری در درون این کشورها شده که آن هم، باعث رشد تضادهای اجتماعی و خشونت و بی‌ثباتی سیاسی می‌گردد (کاردوسو و فالتو ۱۳۵۸؛ لاندن و رایبسون ۱۹۸۹؛ بورن شایر و چیس دان ۱۹۸۵؛ مولر و سلیگسن ۱۹۸۷؛ بوسول و دیکسون ۱۹۹۰؛ گیسینجر و گلدیش ۱۹۹۹؛ آلدرسن و نیلسن ۱۹۹۹).

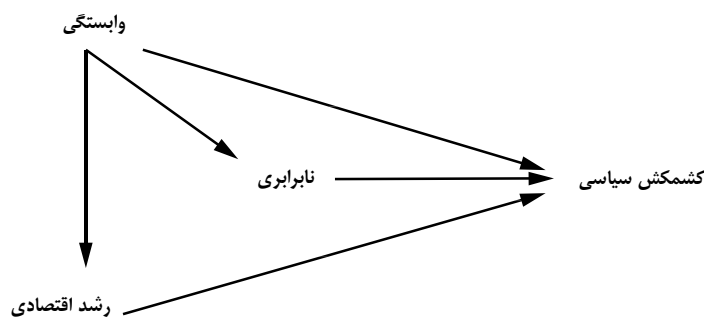
دوم. وابستگی از طریق کاهش یا کندتر کردن رشد اقتصادی، کشمکش سیاسی شورش را افزایش می‌دهد. در این خصوص نیز می‌توان استدلال نمود که رشد اقتصادی مداوم می‌تواند، صرف‌نظر از تأثیرش روی نابرابری داخلی، استانداردهای زندگی را در جامعه بهبود بخشد و دولتمردان را قادر سازد که از موهبت دستیابی به افزایش مازاد اقتصادی در آرام‌تر کردن ناراضیان سیاسی استفاده نمایند. افزون‌براین مردم یک کشور غالباً دولت خود را مسئول نتایج کلان اقتصادی و مشکلات پهن‌دامنه اجتماعی‌شان می‌دانند؛ لذا در دوره‌های رکود و کساد اقتصادی، این دولت است که به عنوان مقصر اصلی، سرزنش شده، و زمینه لازم برای کنش‌های جمعی تهاجمی علیه دولت و در نتیجه، بی‌ثباتی سیاسی فراهم می‌گردد. در دوره‌های رونق اقتصادی نیز دولت با کسب اعتبار و مشروعیت بیشتر، به ثبات سیاسی افزون‌تر در درون کشور یاری می‌رساند. حامیان سنت نظری وابستگی/نظام جهانی مدعی‌اند که یافته اصلی در مطالعات تجربی در طول بیش از ۲۵ سال این بوده است که وابستگی به سرمایه‌گذاری‌های خارجی شرکت‌های چندملیتی اثرات زیان‌بخشی برای رشد اقتصادی درازمدت کشورهای پیرامونی داشته است (کتور و بوسول ۲۰۰۳). در این راستا، چیس دان (۱۹۷۵) اولین کسی بود

که نشان داد نفوذ سرمایه‌های خارجی در کشورهای پیرامونی اثری منفی روی رشد اقتصادی بلندمدت دارد. این یافته در تحقیقات بعدی نیز توسط چیس دان و رابینسون (۱۹۷۸)؛ بورن‌شایر (۱۹۸۰)؛ بورن‌شایر و چیس دان (۱۹۸۵)؛ دیکسون و بوسول (۱۹۹۶)؛ کنتور (۱۹۹۸، ۲۰۰۱) و برخی دیگر از پژوهشگران مورد تأیید قرار گرفت. رابینسون و هولزمن (۱۹۸۱) نیز ضمن مرور ۲۵ مطالعه بین‌کشوری درخصوص تأثیر «وابستگی به سرمایه خارجی» روی «رشد اقتصادی» در نهایت چنین نتیجه گرفتند که وابستگی به سرمایه‌های خارجی، رشد اقتصادی را در کشورهای پیرامونی کندتر می‌کند (کنتور و بوسول ۲۰۰۳). کلیه پژوهشگران مذکور مدعی اند که نفوذ و استیلای سرمایه خارجی، مجموعه‌ای گسترده از عواقب منفی را برای کشورهای وابسته به همراه داشته است. این پیامدهای منفی و زیانبخش، مخصوصاً هنگامی آشکارتر خواهند شد که این کشورها را با سایر کشورهای توسعه‌نیافته که واجد وابستگی کمتری هستند، مقایسه کنیم. از سویی، نفوذ و استیلای سرمایه خارجی به کشور سرمایه‌گذار این اجازه را می‌دهد که در مقایسه با رقبای داخلی‌اش، مزایا و امتیازات مهم و قابل توجهی را به دست آورده و به تدریج آن‌ها را دائمی سازد (گالتونگ ۱۹۷۱). از سویی دیگر، منافع و سود حاصل از شرکت‌های چندملیتی غالباً گرایش دارد که به مقر اصلی‌اش یعنی کشورهای مرکز، بازگردانده شوند، به جای این‌که در اقتصاد کشور میزبان سرمایه‌گذاری مجدد گردند (بورن‌شایر ۱۹۸۰). بالاخره وابستگی و پیرامونی‌شدن، اقتصاد داخلی را از شکل می‌اندازد^۱ و آن را به دو بخش داخلی و خارجی که پیوندهای ضعیفی با یکدیگر دارند، تجزیه می‌کند. در یک چنین وضعیتی، سیاست‌های اقتصادی دولت نمی‌تواند یکپارچه و هماهنگ شود و به تدریج دولت در این‌گونه کشورها عمدتاً به درآمدهای حاصل از عوارض و مالیات‌های مربوط به بخش خارجی وابسته می‌شود، انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری‌های داخلی پیدا نمی‌کند و سیاست‌هایش را بیشتر در جهت منافع و سوددهی هرچه بیشتر بخش خارجی، سازمان‌دهی می‌کند، که نهایتاً نتیجه‌ای جز نرخ‌های پایین رشد اقتصادی دربر ندارد. درحقیقت، فقدان پیوند متوازن میان بخش‌های داخلی و خارجی در نظام اقتصاد داخلی و همچنین میزبانی طولانی مدت شرکت‌های چندملیتی، موجب کاهش نرخ رشدی می‌شود که معمولاً از سرمایه‌گذاری‌های داخلی حاصل می‌شود (دیکسون و بوسول ۱۹۹۶؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳).

فرضیات و مدل تحقیق

براساس استدلال‌های تئوریک فوق‌الذکر منطقاً می‌توان فرضیاتی را جهت واریسی تجربی به شرح ذیل استنتاج نمود:

۱. وابستگی، کشمکش سیاسی شورشی را افزایش می‌دهد.
 ۲. وابستگی از طریق افزایش نابرابری اقتصادی، موجب افزایش کشمکش سیاسی شورشی می‌گردد.
 ۳. وابستگی با کندتر کردن نرخ رشد اقتصادی، موجب کاهش استانداردهای عمومی زندگی شده و از این طریق پتانسیل کشمکش سیاسی شورشی را بالا می‌برد.
- این فرضیات را می‌توان در مدل ساختاری زیر که نمایشگر پیوند درونی سازه‌های مزبور می‌باشد، نشان داد:



نمودار ۱. الگوی نظریه وابستگی در تبیین کشمکش سیاسی شورشی

روش

در پژوهش حاضر برای آزمون مدعا یا مقابله فرضیات نظری با واقعیت‌هایی که این فرضیات بر آن‌ها دلالت دارند از روش تطبیقی کمی^۱ یا تحلیل بین‌کشوری^۲ استفاده شده است. واحد تحلیل این تحقیق «کشور»؛ سطح تحلیل «جهان سوم»؛ و واحد مشاهده «کشور/سال» با طرح تحقیق «مقطعی» برای دوره زمانی بیست ساله ۱۹۸۰-۱۹۹۹ میلادی می‌باشد. طولانی بودن دوره

1. quantitative comparative method

2. cross-national analysis

زمانی مورد بررسی برای آشکارشدن تأثیر متغیرهای ساختاری (هم‌چون، وابستگی یا نابرابری) و استنباط علی در سطح کلان اجتماعی ضروری شناخته شده است (جکمن ۱۹۸۵؛ مولر ۱۹۸۸؛ بولن و جکمن ۱۹۸۹؛ آلسینا و پروتی ۱۹۹۶؛ کنتور ۱۹۹۸؛ کامپوس و ناجنت ۲۰۰۳؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳). استدلال توجیه‌کننده آن، این است که پژوهش‌های مربوط به آزمون مدعا در سطح ساختارها یا ویژگی‌های پهن دامنه جوامع، باید زمان مورد مطالعه‌شان را به قدر کافی طولانی در نظر بگیرند تا قادر شوند تأثیر فرآیندهای بنیادین و ساختاری را که در کوتاه‌مدت چندان عوض نمی‌شوند، مورد پوشش و مشاهده قرار دهند.

به اقتضای فرضیات تبیینی ارائه شده، جمعیت مناسب این تحقیق شامل کلیه کشورهای جهان سوم یا پیرامونی است. دلیل اصلی برای مناسبت این جمعیت، آن است که طبق استدلال‌های تئوری‌های وابستگی و نظام جهانی، «وابستگی» یعنی دارا بودن نقش و موقعیت پیرامونی در نظام جهانی (وان روسم ۱۹۹۶). لذا، مسئله وابستگی برای کشورهایی که در نظام جهانی موقعیت مرکز را دارا می‌باشند (کشورهای توسعه‌یافته صنعتی) صدق نمی‌کند و نباید آن‌ها را به همراه کشورهای پیرامونی در یک مدل واحد برای تحلیل وارد نمود. وانگهی، با در نظر گرفتن کشورهای پیرامونی به تنهایی، عملاً متغیر مهم و تأثیرگذار «جایگاه در نظام جهانی» ثابت یا کنترل می‌شود.

در خصوص چگونگی تشخیص کشورهای جهان سوم که در جایگاه پیرامونی در نظام جهانی قرار گرفته‌اند، رویه این تحقیق، اتکای به طبقه‌بندی‌های اندیشمندان و محققان نظام جهانی (اشنایدر و کیک ۱۹۷۹؛ بوسول و دیکسون ۱۹۹۰؛ کرنشاو ۱۹۹۲؛ وان روسم ۱۹۹۶؛ کیک و همکاران ۲۰۰۰؛ بورخارت ۲۰۰۲؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳؛ بابونس ۲۰۰۵) بود. شایان ذکر است که در تمامی تحقیقات نظام جهانی، که از روش‌ها و داده‌های متفاوتی استفاده نموده‌اند، گروه‌های کمابیش مشابهی از کشورها در مناطق وسیع در نظام جهانی جای گرفته‌اند. با توجه به نتایج همگرای تحقیقات مزبور، طبقه‌بندی اکثر کشورها بر همین مبنا صورت پذیرفت. در خصوص چند کشور مورد اختلاف، از روش «حدنصاب اکثری» استفاده شد؛ یعنی جایگاهی که در بیشتر تحقیقات مذکور برای آن کشور خاص تعیین شده بود، به عنوان جایگاه ساختاری کشور مزبور در نظام جهانی مدنظر قرار گرفت. در مجموع، تعداد نمونه تحقیق به ۹۵ کشور پیرامونی محدود گردید.

تصریح مفاهیم و سنجش متغیرها

الف. کشمکش سیاسی شورشی^۱

کشمکش سیاسی شورشی هنگامی رخ می‌دهد که مردم می‌کوشند تا نهادها، افراد یا سیاست‌های حکومتی را از طریق توسل به روش‌های پرخاشگرانه یا غیرقانونی از کنش جمعی سیاسی تغییر دهند. سطوح بالای کشمکش شورشی به عنوان «خشونت سیاسی» مشخص می‌شود که شامل درگیری‌هایی است که غالباً منجر به تخریب اموال و/یا تعدادی کشته و مجروح می‌گردد.

معرف‌های سازه کشمکش سیاسی شورشی در تحقیق حاضر عبارتند از شورش‌ها، ترورهای سیاسی، جنگ‌های پارتیزانی و انقلاب‌ها. شایان ذکر است که به دلیل استفاده از داده‌های بانکس (۲۰۰۵) برای این معرف‌ها، تعریف آن‌ها نیز از همین منبع اخذ گردیده است - گرچه در منابع دیگر نیز دقیقاً همین تعاریف آمده است (ر.ک. به: تایلور و جودایس، جلد دوم ۱۹۸۳؛ زیمرمن ۱۹۸۹؛ معدل ۱۹۹۴؛ آنت ۲۰۰۱؛ چاوت ۲۰۰۲). ضمن آن‌که خود بانکس (۲۰۰۵) نیز تصریح نموده است که این تعاریف را از رومل (۱۹۷۲)^۲ برگرفته است:

۱. ترور^۳: هرگونه قتل یا سوءقصد به جان یک مقام عالی‌رتبه سیاسی یا یک سیاستمدار که با انگیزه سیاسی صورت گرفته باشد.

۲. جنگ پارتیزانی^۴: هرگونه فعالیت نظامی یا عملیات مسلحانه، خرابکاری، یا بمب‌گذاری که توسط گروه‌های مستقلی از مردم یا نیروهای نامنظم به منظور سرنگونی رژیم حاضر صورت می‌پذیرد.

۳. شورش^۵: هرگونه تظاهرات خشونت‌بار یا برخورد و درگیری‌های جمعی میان بیش از یکصد نفر که در بردارنده استفاده فیزیکی از زور باشد.

۴. انقلاب^۶: هرگونه تغییر عمده غیرقانونی و زورمندانه در رأس هرم نخبگان حکومتی؛ هرگونه تلاش جمعی برای یک چنین تغییراتی، یا هرگونه جنبش و شورش مسلحانه موفق و

1. rebellious political conflict

۲. تعریف رومل از این وقایع و حوادث سیاسی در منبع زیر آمده است:

«کاظمی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۷۴) سیاست‌سنجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صفحات ۱۱۶-۱۱۷».

3. assassination

4. guerrilla warfare

5. riot

6. revolution

ناموفق که به منظور استقلال از حکومت مرکزی صورت پذیرفته باشد^۱. داده‌های مربوط به فراوانی رخداد هریک معرف‌های فوق‌الذکر در طول دوره زمانی مورد تحقیق از «آرشیو داده‌های سری زمانی بین‌کشوری»^۲ استخراج شده است^۳. از آنجا که سازه کشمکش سیاسی شورشی به وقایع متنوعی با شدت و ضعف متفاوت، پوشش مفهومی داده است، ساخت شاخصی ساده براساس حاصل جمع تعداد این وقایع نمی‌تواند به این تفاوت‌ها و تنوعات، پوشش مفهومی دهد. از این رو، ضروری تشخیص داده شد که شاخصی از کشمکش سیاسی شورشی فراهم گردد که بدون حذف و از دست دادن اطلاعات مربوط به هریک از این متغیرها به کلیه جنبه‌های مذکور، پوشش مفهومی دهد و وزن هریک از معرف‌ها را نیز در این شاخص ملحوظ دارد. با استفاده از تکنیک آماری تحلیل عاملی، شاخص کشمکش سیاسی شورشی به صورت یک تابع وزنی از معرف‌های مذکور به دست آمد.

ب. نابرابری اقتصادی

در اکثر قریب به اتفاق تحقیقات تطبیقی کمی یا تحلیل بین‌کشوری، نابرابری اقتصادی با شاخص ضریب جینی مورد سنجش قرار گرفته است. برخی از پژوهشگران حوزه بین‌کشوری ضمن انتقاد به شاخص ضریب جینی برای سنجش نابرابری اقتصادی، از شاخص نسبت درآمد ۲۰ درصد بالا به ۲۰ درصد پایین جمعیت یک جامعه استفاده نموده‌اند (برای مروری تئوریک و روش‌شناسانه به سنجش‌های نابرابری ر.ک. به: داینینگر و اسکوتیر ۱۹۹۷؛ فایرباخ ۱۹۹۹؛ موران ۲۰۰۳).

در پژوهش حاضر از هر دو شاخص اصلی سنجش نابرابری اقتصادی یعنی ضریب جینی و نسبت پنجم بالایی درآمدی به پنجم پایینی آن در یک جامعه استفاده شده است. به منظور پیشینه نمودن تعداد نمونه تحقیق، داده‌های مربوط به این دو شاخص از منابع مختلفی گردآوری شد. ابتدا از مجموعه داده‌های نابرابری اقتصادی داینینگر و اسکوتیر (۱۹۹۶: ۹۱-۵۶) استفاده گردید که با کیفیت‌ترین داده‌های بین‌کشوری را برای انواع شاخص‌های نابرابری جمع‌آوری

۱. براساس این تعریف، کودتا (اعم از موفق و نافرجام) و جنبش‌های انقلابی نیز ذیل همین مقوله کدگذاری شده‌اند.

2. Cross-National Time-Series Data Archive

۳. سطح سنجش این نوع متغیرها که متغیرهای شمارشی شمرده می‌شوند را برخی «فاصله‌ای» و برخی دیگر «نسبی» محسوب نموده‌اند.

نموده است تا جایی که کلیه مجموعه داده‌های بعدی، بسط داده شده آن محسوب می‌شوند. در مرحله بعد به داده‌های نابرابری اقتصادی در سازمان ملل (۲۰۰۵) و بانک جهانی (۲۰۰۵) مراجعه گردید تا در صورت وجود داده برای برخی کشورها، تعداد مفقوده‌ها، کمینه گردد.

ج. نرخ رشد اقتصادی

رشد اقتصادی در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی غالباً به عنوان نیروی بی‌ثبات‌کننده حیات سیاسی مدنظر قرار گرفته است (بورکهارت، ۲۰۰۲). از حیث تجربی نیز در ادبیات مربوط به رشد و توسعه اقتصادی، سرانه تولید ناخالص داخلی^۱ - که نمایانگر ارزش کالاها و خدمات تولید و عرضه شده در داخل یک کشور نسبت به کل جمعیت آن کشور است - هنوز هم متداول‌ترین معرف تجربی برای سنجش رشد اقتصادی محسوب می‌شود (کیم و همکاران ۲۰۰۲). شایان ذکر است که به اقتضای مضمون فرضیه تحقیق، معرف سرانه GDP به صورت نرخ رشد سالیانه مدنظر قرار گرفت^۲. داده‌ها، از فایل بانک جهانی (۲۰۰۵) استخراج و سپس به صورت میانگین نرخ رشد سالیانه برای هر کشور در طول مقطع مورد بررسی (۲۰ سال) تبدیل گردیدند.

د. وابستگی^۳

وابستگی وضعیتی است که در آن اقتصادهای یک گروه از کشورها به واسطه گسترش و توسعه اقتصاد گروهی دیگر مشروط می‌شوند. این وضعیت مشروط‌کننده که محدودیت‌ها و امکانات عمل و رفتار - کشورها - را تعیین می‌کند بر تقسیم بین‌المللی کار در اقتصاد جهانی استوار است که روابط نابرابر و نامتقارن را منعکس می‌سازد (دوس سانتوس ۱۳۵۸: ۶۲).

1. per capita GDP

۲. از داده‌های مربوط به روش PPP در محاسبه GDP per capita استفاده شد تا مشکل تأثیر نرخ ارزهای متفاوت در مقایسه بین کشوری کنترل گردد.

۳. شایان ذکر است که گرچه وابستگی کشورهای پیرامونی به مرکز، اصولاً می‌تواند اشکال سیاسی، نظامی و فرهنگی نیز داشته باشد، ولی به دلیل آنکه تأکید عمده تئوری‌های وابستگی و تحقیقات جامعه‌شناختی ذیل این پارادایم تنها بر وابستگی اقتصادی است؛ در مطالعه حاضر نیز تنها این نوع وابستگی مدنظر قرار گرفته است.

در تحقیقات تجربی ذیل رویکرد وابستگی و نظام جهانی می‌توان سه سنت وسیع یا مکتب را از یکدیگر متمایز نمود: اول، مکتب گالتونگ (۱۹۷۹) است که روی الگوی تجارت میان کشورها تأکید دارد. دوم، سنتی است که با آثار والرشتاین (۱۹۷۴) و رابینسون (۱۹۷۶) مرتبط است که تأکید اصلی را روی قدرت دولت در رابطه با وابستگی به بازار جهانی می‌گذارد. و سوم، مکتب نفوذ سرمایه‌های خارجی است که توسط بورنشایر و چیس دان (۱۹۸۵) ارائه و تشریح شده است. سنت اول تأکیدش روی متغیرهایی هم‌چون ساختار تجارت خارجی (یک کشور چه مقدار مواد خام صادر و چه میزان کالای صنعتی وارد می‌نماید) و تمرکز در شرکای صادراتی است. رویکرد دوم تأکیدش روی «نقش قدرت دولت» در دفاع و حمایت از جامعه‌اش در برابر تأثیرات منفی ناشی از نابرابری جایگاهی در درون نظام جهانی است. مکتب سوم تأکیدش روی نقش وابستگی کشورهای در حال توسعه به سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ویژه شرکت‌های چندملیتی است (آلدرسون و نیلسن ۱۹۹۹).

در مطالعه حاضر وابستگی براساس دو مؤلفه مورد سنجش قرار گرفت: وابستگی تجاری و وابستگی سرمایه‌گذاری.

وابستگی تجاری یا وابستگی به بازار تجارت به وسیله نسبت تجارت خارجی (واردات + صادرات) به GDP یک کشور عملیاتی شد. این شاخص چگونگی قرار گرفتن اقتصاد یک کشور را در معرض اقتصاد بین‌المللی مورد سنجش قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که یک کشور تا چه حد بر روی اقتصاد جهانی باز و در آن ادغام شده است (وان روسم ۱۹۹۶؛ گیسینجر و گلدیش ۱۹۹۹؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳). داده‌های مربوط به واردات، صادرات و GDP کشورها از فایل‌های بانک جهانی (۲۰۰۵) استخراج و متغیر «وابستگی تجاری» از فرمول (واردات + صادرات) به دست آمد.

برای مؤلفه «وابستگی سرمایه‌گذاری» از دو شاخص وابستگی به سرمایه‌گذاری خارجی بانک جهانی استفاده شد. این دو شاخص که یکی مربوط به کل (مجموع) سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و دیگری مربوط به سرمایه‌گذاری جاری خارجی است، به همراه هم می‌توانند میزانی که یک کشور به سرمایه‌گذاری خارجی وابسته است را پوشش مفهومی دهند (وان روسم ۱۹۹۶). تعریف شاخص اول با عنوان «نسبت سرمایه‌گذاری ناخالص مستقیم خارجی به GDP»^۱ عبارت است از حاصل جمع مقادیر مطلق ورودی‌ها و خروجی‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برحسب آنچه که در حساب مالی تراز پرداخت‌های هر کشور ثبت شده است.

1. Gross Foreign Direct Investment (% of GDP, ppp).

این شاخص مشتمل بر ارزش خالص سرمایه، سرمایه‌گذاری مجدد درآمدها، دیگر سرمایه‌های درازمدت، و سرمایه‌های کوتاه مدت است (بانک جهانی ۲۰۰۵). این سنجه در بسیاری از تحقیقات مربوط به وابستگی سرمایه‌گذاری مورد استفاده قرار گرفته است (برای نمونه بنگرید به: فایریاخ ۱۹۹۶؛ دیکسون و بوسول ۱۹۹۶؛ کنتور ۱۹۹۸؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳). تعریف شاخص دوم با عنوان «نسبت ورود خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به GDP»^۱ عبارت است از ورود خالص سرمایه‌های خارجی به منظور کسب سود مدیریت پایدار (ده درصد یا بیشتر از کل مجموع آرا یا حق رأی^۲) در مؤسسه اقتصادی که به غیر از نظام اقتصادی سرمایه‌گذار فعالیت می‌کند (بانک جهانی ۲۰۰۵). این دو شاخص نشان‌دهنده میزانی است که سرمایه خارجی، اقتصاد کشور میزبان را تحت تسلط خود درآورده است (وان روسم ۱۹۹۶؛ کنتور و بوسول ۲۰۰۳).

داده‌های مربوط به هر دو شاخص مذکور از فایل بانک جهانی (۲۰۰۵) اخذ شد. برای آماده‌سازی نهایی سازه وابستگی نیز نمره‌های خام این معرفها به نمره‌های استاندارد، تبدیل و سپس به یک نمره ترکیبی (حاصل جمع) برای هر کشور تبدیل گردید.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های تحقیق در دو بخش ارائه شده است. بخش اول، حاوی آماره‌های توصیفی و ماتریس ضرایب همبستگی مرتبه صفر متغیرهای تحقیق است. بخش دوم، اختصاص به آزمون فرضیات براساس واریسی تجربی مدل تحقیق دارد. شایان ذکر است، به منظور حذف نمره‌های منفی در سازه‌های تحقیق و سهولت بیشتر در تفسیر نتایج و همچنین افزایش مقایسه‌پذیری آنها، نمرات هر سازه براساس فرمولی (رجوع نمایید به: دواس ۱۳۷۶: ۲۶۷) به گونه‌ای جرح و تعدیل گردید که در دامنه‌ای بین صفر (کمینه) تا ۲۰ (بیشینه) قرار گیرد. این تعدیل، به ویژه برای قابل فهم‌تر نمودن نتایج توصیفی تحقیق، حائز اهمیت به‌سزایی است. جدول زیر، نمایشگر همبستگی مرتبه صفر و آماره‌های توصیفی سازه‌های تحقیق است.

1. Foreign Direct Investment, netflows (% of GDP).
2. voting stock

جدول ۱. ضرایب همبستگی پیرسون و آماره‌های توصیفی سازه‌های تحقیق: ۹۵ کشور در مقطع زمانی ۱۹۸۰-۱۹۹۹.

سازه‌ها	نابرابری اقتصادی	نرخ رشد اقتصادی	وابستگی اقتصادی	کشمکش سیاسی
نابرابری اقتصادی	۱			
نرخ رشد اقتصادی	۰/۰۱	۱		
وابستگی اقتصادی	۰/۱۷	۰/۱۷	۱	
کشمکش سیاسی	۰/۰۴	۰/۰۲	-۰/۴۱*	۱
میانگین	۷/۴	۱۱/۹	۵/۸	۶/۵
انحراف معیار	۳/۹	۲/۴	۴/۲	۶/۶
چولگی	۰/۷۱	-۰/۵۵	۱/۶	۰/۹۱

* معنادار در سطح ۰/۰۱ (آزمون یک دامنه)

همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود؛ اکثر قریب به اتفاق همبستگی‌های مرتبه صفر متغیرها، پایین می‌باشد تا جایی که تنها متغیر وابسته تحقیق یعنی؛ کشمکش سیاسی شورشی است که با متغیر وابستگی اقتصادی ارتباط معنادار داشته است و سایر متغیرهای مکنون مستقل این تحقیق، فاقد ارتباط معنی‌دار با یکدیگر بوده‌اند. از سویی دیگر، ارتباط منفی «وابستگی اقتصادی» با «کشمکش سیاسی شورشی» ($r = -0/41$) که در سطح بالای آماری ($p < 0/01$) معنادار بوده، کاملاً مغایر با پیش‌بینی نظریه وابستگی است. این یافته، حاکی از آن است که وابستگی اقتصادی، احتمال کشمکش سیاسی شورشی را کاهش می‌دهد. تحلیل این رابطه غیرمنتظره، به‌طور مفصل، در بخش بحث و نتیجه‌گیری آمده است.

آماره‌های توصیفی مندرج در جدول ۱ نیز حکایت از آن دارند که در طول دوره زمانی بیست ساله کشورهای نمونه این تحقیق، بالاترین میانگین متعلق به «نرخ رشد اقتصادی» (۱۱/۹) و پایین‌ترین میانگین از آن «وابستگی اقتصادی» (۵/۸) بوده است. با توجه به یکسانی دامنه نمرات کلیه سازه‌ها (۰ - ۲۰)، میانگین «نرخ رشد اقتصادی» بالاتر از میانگین نظری (۱۰)؛ و میانگین سایر سازه‌های تحقیق کمتر از آن است. در ثانی، بیشترین تفاوت‌ها در میان کشورهای مورد بررسی مربوط به متغیر وابسته تحقیق یعنی کشمکش سیاسی شورشی (انحراف معیار ۶/۶) و کمترین تفاوت مربوط به نرخ رشد اقتصادی (انحراف معیار ۲/۴) است. ثالثاً، مقادیر پایین (کمتر از ۱) و متوسط (حدود ۱/۵) چولگی، حکایت از توزیع نزدیک به نرمال سازه‌های تحقیق دارد.

شایان ذکر است که مقادیر متوسط هر یک از سازه‌های تحقیق به تفکیک کشور

برای دوره زمانی ۱۹۸۰-۱۹۹۹ میلادی (مقیاس ۲۰-۰) در ضمیمه مقاله آمده است.

حال به آزمون فرضیات می‌پردازیم. دیدگاه سنتی درباره پژوهش، در این خلاصه می‌شد که هر یک از فرضیات تحقیق به صورت جداگانه مورد آزمون قرار گیرند و سرانجام، یافته‌ها در کنار هم چیده و مقایسه شوند. در صورتی که، چنین کاری نه تنها عبث، بلکه محکوم به شکست است. دلیل اصلی آن، این است که متغیرهای مستقل در علوم اجتماعی معمولاً با یکدیگر تعامل دارند و به دلیل تأثیر این تعامل در متغیر وابسته، پدیده‌ها را نمی‌توان به سادگی از طریق روابط مجزای آن‌ها، فهمید و تبیین نمود (کرلینجر و پدهازور ۱۳۶۶). در حقیقت، پدیده‌های مورد مطالعه علوم اجتماعی در دنیای واقعی چنان درهم تنیده شده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را جدا از یکدیگر بازشناخت. اهمیت اصلی تکنیک‌های چندمتغیری، در امکان به کارگیری آن برای تبیین همزمان روابط چندین متغیر مستقل با متغیر وابسته است، تا سهم هر متغیر مستقل در توضیح متغیر وابسته، مشخص گردد. به عبارت دیگر، مدل‌های تحلیل چندمتغیری قادرند، ترتیب و شدت تأثیر یکایک متغیرهای مستقل را همزمان و در رابطه با هم تعیین نموده و از این طریق، به‌طور دقیق‌تر و قابل اعتمادتری، تمامی فرضیات تحقیق را یک جا مورد آزمون قرار دهند.

شایان ذکر است، تفاوت نوعی ارتباط‌های مندرج در فرضیات تحقیق که در بردارنده اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل روی کشمکش سیاسی شورشی است، اقتضا نمود که به جای تحلیل رگرسیون چندگانه از تکنیک تحلیل مسیر^۱ استفاده گردد. دلیل اصلی آن، این بود که در تحلیل رگرسیون چندگانه، وابستگی یک متغیر وابسته به متغیرهای مستقل تنها در یک معادله (اثرات مستقیم) بررسی می‌شود؛ در حالی که در تحلیل مسیر این بررسی، توسط دستگامی از معادلات مختلف صورت می‌پذیرد. به همین سبب، تحلیل مسیر را می‌توان ابزار تحلیلی مهمی برای آزمودن نظریه‌ها در علوم اجتماعی محسوب نمود (کرلینجر و پدهازور ۱۳۶۶: ۴۲۰). نتایج مربوط به آزمون یک جای فرضیات تحقیق براساس تکنیک تحلیل مسیر و به‌صورت تجزیه مسیر^۲ در جدول شماره ۲ منعکس شده است.

1. path analysis

2. decomposition

جدول ۲. محاسبه اثر مستقیم و غیرمستقیم وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی (N=۹۵)

اثر مستقیم	کشمکش شورشی → وابستگی	= -۰/۴۴
اثر غیرمستقیم	کشمکش شورشی → نابرابری → وابستگی	= ۰/۰۲ = (۰/۱۷۲) × (۰/۱۱۴)
	کشمکش شورشی → رشد اقتصادی → وابستگی	= ۰/۰۱۶ = (۰/۱۷۲) × (۰/۰۹۳)
کل اثر غیرمستقیم		= ۰/۰۳۶
کل اثر علی		= -۰/۴۰

یافته‌های حاصل از تجزیه مسیر و دلالت‌های آن برای آزمون هر یک از فرضیات تحقیق، به شرح زیر است:

۱. اگرچه سازه وابستگی اقتصادی، تأثیر نسبتاً قابل توجهی بر کشمکش سیاسی شورشی داشته (ضریب مسیر = ۰/۴۴) که از لحاظ آماری نیز معنادار بوده است؛ لیکن علامت منفی این ضریب، کاملاً مغایر با پیش‌بینی رویکرد نظری وابستگی/نظام جهانی است. در حقیقت، یافته‌های این تحقیق عکس مدعای رویکرد وابستگی را تأیید نموده است؛ یعنی وابستگی، اثر منفی نسبتاً قابل توجه (۰/۴۴-) و معناداری ($t=۴/۵۸$) بر کشمکش سیاسی شورشی در کشورهای پیرامون داشته است. این بدان معناست که وابستگی اقتصادی باعث کاهش احتمال بروز کشمکش سیاسی شورشی بوده است تا افزایش آن! این یافته، کاملاً در راستای ابطال تجربی مدعای اصلی تئوری وابستگی است. از این رو، فرضیه اول تحقیق مبنی بر ارتباط مثبت وابستگی با کشمکش سیاسی شورشی را باید براساس شواهد تجربی مذکور، رد شده تلقی نمود.

۲. نسخه تعدیل شده نظریه وابستگی، ضمن اذعان به عدم تأثیر مستقیم وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی، بر تأثیر غیرمستقیم آن از طریق افزایش نابرابری، تأکید نموده است (فرضیه دوم). یافته‌های حاصل از تحلیل مسیر نشان می‌دهند که برخلاف تأثیر منفی و مستقیم وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی، اثر غیرمستقیم وابستگی بر کشمکش سیاسی شورشی، از طریق افزایش نابرابری اقتصادی (ضریب مسیر معادل ۰/۱۷۲+)، مثبت ($۰/۱۱۴ \times ۰/۱۷۲ = ۰/۰۲$) ولی نزدیک به صفر و بالتبع از لحاظ آماری غیرمعنادار است. این یافته نیز با انتظار تئوریک مندرج در فرضیه تحقیق مبنی بر این که وابستگی، به دلیل افزایش

نابرابری اقتصادی است که موجب افزایش کشمکش سیاسی شورشی می‌گردد، همخوانی ندارد و فرضیه دوم تحقیق نیز مورد تأیید تجربی قرار نمی‌گیرد.

۳. فرضیه بدیل دیگر که از سوی نظریه پردازان وابستگی ارائه گردیده، عبارت است از اثر غیرمستقیم وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی از طریق کاهش نرخ رشد اقتصادی (فرضیه سوم). داوری تجربی این تحقیق درخصوص مدعای تئوریک مزبور، نتیجه‌ای جز ابطال آن نداشت. چون اولاً، ضریب مسیر بین دو سازه وابستگی اقتصادی و نرخ رشد اقتصادی، مثبت (+۰/۱۷) به دست آمد که حکایت از تأثیر مثبت وابستگی بر نرخ رشد اقتصادی در کشورهای پیرامونی برای دوره زمانی مورد مطالعه داشته است. در ثانی، یافته‌ها نشان می‌دهند که کل اثر غیرمستقیم وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی از طریق نرخ رشد اقتصادی تقریباً معادل صفر (۰/۱۶ = ۰/۰۹۳ × ۰/۱۷۲) است که این نتیجه نیز در راستای پیش‌بینی نظری مندرج در فرضیه مزبور نمی‌باشد. تمامی این نتایج، بر عدم تأیید فرضیه سوم تحقیق دلالت داشته‌اند.

در پایان لازم به ذکر است که مقدار خطای اصلی این مدل معادل با $e=0/90$ برآورد گردیده است؛ از این رو، واریانس پس‌ماند یا تبیین‌نشده کشمکش سیاسی شورشی برابر با مجذور e یعنی $0/81$ می‌باشد. از آن‌جا که ۸۱ درصد واریانس کشمکش سیاسی شورشی را این مدل تبیین نکرده است، پس ۱۹ درصد آن را تبیین نموده است ($R^2=0/19$). مقدار F محاسبه شده برای آزمون غیرتصادفی بودن مقدار R^2 معادل با $6/96$ به دست آمد که در سطح بالایی از اطمینان، معنادار بود ($p=0/000$). در حقیقت، مدل پیشنهادی تحقیق که از سنت تئوریک وابستگی/نظام جهانی استخراج شده، فقط توانسته است یک پنجم از واریانس بین‌کشوری کشمکش سیاسی شورشی را در مقطع زمانی مورد مطالعه توضیح دهد. این مقدار R^2 حاکی از آن است که مدل مزبور، برازندگی خوبی با مجموعه داده‌ها، نداشته است.

بحث و نتیجه‌گیری

فرضیه مرکزی و اولیه رویکرد وابستگی عبارت بود از ارتباط مثبت و مستقیم وابستگی اقتصادی با کشمکش سیاسی شورشی که در میان مجموعه مطالعات بین‌کشوری انجام گرفته (تیمبرلک و ویلیامز ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷؛ برادشاو ۱۹۹۰؛ لاندن و رابینسون ۱۹۸۹؛ بوسول و دیکسون ۱۹۹۰؛ معدل ۱۹۹۴) با داده‌های دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، تنها لاندن و رابینسون (۱۹۸۹) برای آن حمایت تجربی پیدا نمودند. یافته‌های تحقیق حاضر، با داده‌های مربوط به دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی نیز حمایتی تجربی برای این فرضیه اصلی رویکرد

وابستگی به وجود نیاورد. به این ترتیب، شواهد بین کشوری مستحکمی وجود ندارد که اثبات نماید کشورهای در حال توسعه جهان سوم، به صرف وابستگی اقتصادی، کشمکش سیاسی شورشی را لزوماً تجربه خواهند نمود. در مقابل، یافته‌های این تحقیق، عکس مدعای رویکرد وابستگی را تأیید نمود، مبنی بر این که وابستگی، اثر منفی نسبتاً قابل توجه (۰/۴۴-) و معناداری ($t=۴/۵۵$) بر کشمکش سیاسی شورشی در کشورهای پیرامونی داشته است. شایان ذکر است که ساندرز (۱۳۸۰) نیز در مطالعه خویش (۱۰۳ کشور در مقطع زمانی ۶۷-۱۹۴۸ میلادی) پس از یافتن همبستگی منفی معنادار میان وابستگی اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی، چنین نتیجه‌گیری نموده است:

فرضیه وابستگی به شدت با داده‌های موجود در تعارض است، چون وابستگی به نظر می‌رسد که باعث کاهش احتمال بروز بی‌ثباتی سیاسی است تا افزایش آن (ص ۲۸۳).

به هر حال، ساندرز هیچ توجیهی برای الگوی بین کشوری رابطه منفی میان وابستگی اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی، ارائه نداد. لکن در تحلیلی پسینی از نتیجه تجربی به دست آمده، می‌توان این احتمال را مطرح نمود که در دوره اولیه از بسط نظام جهانی که کشورهای جهان سوم، تنها مواد خام و اولیه را به قیمت نازل صادر می‌کردند و در مقابل، با هزینه زیاد، کالاهای ساخته شده را وارد می‌نمودند، «وابستگی اقتصادی» به سبب تأثیر تخریبی بر سطح رفاه عمومی و افزایش فقر، موجب افزایش کشمکش سیاسی می‌گردیده است. ولی، در دوره جدید نظام جهانی که الگوی روابط بین کشورهای مرکز و پیرامون تغییر یافته و سهم نهادهای مالی بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در قالب شرکت‌های چندملیتی در کشورهای کمتر توسعه یافته، به شدت افزایش یافته، الگوی رابطه میان وابستگی اقتصادی و کشمکش سیاسی شورشی نیز، تغییر نموده است. در حقیقت، سیاست‌های توسعه‌ای با سرمایه‌های خارجی در کشورهای پیرامونی (که توسعه وابسته لقب گرفته است)، به دلیل گسترش اشتغال صنعتی، اصلاحات زیربنایی، بسط آموزش‌های ابتدایی تا عالی، اصلاحات ارضی، سیاست‌های توسعه کشاورزی و... موجب شده است که پیامدهای منفی وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی، تا حدود زیادی، خنثی گردد. البته، برخی پیامدهای مثبت سیاسی توسعه متکی به سرمایه‌های خارجی نیز واجد اهمیت به‌سزایی هستند. به عنوان مثال، مطالعه‌ای بین کشوری در میان ۲۰ کشور آمریکای لاتین نشان داد که هرچه میزان وابستگی بیشتر باشد، احتمال این که سطح مشارکت سیاسی بالاتر، عملکرد دموکراتیک دولت بهتر و مداخله ارتش کمتر باشد، بیشتر است، که همه آن‌ها، مغایر با پیش‌بینی‌هایی است که نظریه وابستگی مطرح نموده است

(اسمیت ۱۳۸۰: ۲۴۸). این نوع پیامدهای سیاسی وابستگی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز ممکن است در تعدیل کشمکش سیاسی شورشی، مؤثر بوده باشند. از سوی دیگر، برخی دانشمندان - در دهه ۱۹۹۰ میلادی - نشان دادند که تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی (شاخص‌های اصلی وابستگی اقتصادی)، صرفاً به سمت کشورهای توسعه‌یافته مرکز، تورش ندارد؛ بلکه منافع را نیز برای کشورهای توسعه‌نیافته پیرامون به همراه می‌آورد (فایرباخ ۱۹۹۲، ۱۹۹۶؛ آلدرسون و نیلسن ۱۹۹۹؛ گیسینجر و گلدیش ۱۹۹۹). به عنوان مثال، فایرباخ و بک (۱۹۹۴) در تحقیقی بین‌کشوری در خصوص اثرات وابستگی اقتصادی بر رشد و رفاه عمومی در ۶۲ کشور توسعه‌نیافته جهان در طول دوره زمانی ۱۹۸۸-۱۹۶۵ میلادی، چنین نتیجه‌گیری نموده‌اند:

نتایج تحقیق ما نشان داد که مدعای مربوط به این‌که وابستگی اقتصادی صرفاً تأثیرات منفی و مخرب برای کشورهای توسعه‌نیافته دارد، فاقد صحت است. در حالی‌که، برخی انواع سرمایه‌گذاری خارجی و تجارت ممکن است به کشورهای در حال توسعه، تحت شرایط خاصی آسیب برسانند، تأثیر قوی منفی و مخرب وابستگی اقتصادی در شواهد تجربی بین‌کشوری، به‌سختی پیدا می‌شود. حتی در وابسته‌ترین کشورهای در حال توسعه، توده‌ها از رشد اقتصادی و رفاه عمومی حاصل از سرمایه‌گذاری خارجی بهره‌مند می‌شوند (ص ۶۴۹).

بنابراین، می‌توان الگوی رابطه منفی مشاهده‌شده بین وابستگی اقتصادی و کشمکش سیاسی شورشی را برپایه این استدلال، تفسیر نمود که وابستگی اقتصادی می‌تواند تأثیری مثبت بر سطح رشد اقتصادی و رفاه عمومی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته گذاشته و به همین سبب، منابع سنتی مولد نارضایتی عمومی را کاهش داده و از این طریق، تأثیری منفی بر وقوع رخدادهای بی‌ثبات‌کننده شورشی بگذارد. یافته تحقیق حاضر مبنی بر ارتباط مثبت میان وابستگی اقتصادی و نرخ رشد اقتصادی در کشورهای پیرامونی جهان سوم را می‌توان تا حدودی گواه بر صحت تفسیر فوق‌الذکر محسوب نمود.

فرضیه بدیل و متأخر رویکرد وابستگی این بود که وابستگی، تنها به صورت غیرمستقیم یعنی از طریق تأثیر بر متغیرهای درون‌کشوری است که بر کشمکش سیاسی شورشی اثر می‌گذارد. این فرضیه، آشکارا نشان می‌دهد این رویکرد نظری از حدود و ثغور تئوریک خویش فراتر رفته و خود را با دیگر رویکردهای نظری رقیب، وفق داده است. این رویکرد التقاطی وابستگی، گمانه‌زنی نموده است که وابستگی با افزایش نابرابری اقتصادی و کاهش نرخ‌های رشد اقتصادی احتمال کشمکش سیاسی شورشی را افزایش می‌دهد. یافته‌های تحقیق حاضر،

نشوانست حمایت تجربی برای این مدعای نظری به دست آورد.

در مجموع، نتایج این پژوهش نشان داد که پیوند میان وابستگی اقتصادی و کشمکش سیاسی شورشی (اگر چنین پیوندی واقعاً در نفس الامر وجود داشته باشد) پیچیده تر از آن است که توسط تئوری‌های وابستگی/نظام جهانی فرض شده است. انجام تحقیقات دیگر با چارچوب‌های نظری بدیل ما را قادر خواهد ساخت تا مرجح بودن هر یک از احتمالات تبیینی را بر دیگری روشن سازیم. در هر صورت، تصدیق‌ها و نتیجه‌گیری‌های علمی، همیشه برای تحقیق بیشتر، موقتی و ناتمام باقی می‌مانند.

منابع

- اسمیت، برایان (۱۳۸۰) *فهم سیاست جهان سوم*، امیرمحمد حاجی یوسفی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸) *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- دواس، دی. ای (۱۳۷۶) *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*، هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی.
- دوس سانتوس، تی (۱۳۵۸) *بحران نظریه توسعه و مسئله وابستگی در آمریکای لاتین*، گیتی اعتماد، مندرج در کتاب توسعه و توسعه‌نیافتگی، گروه تحقیق و مطالعات شهری و منطقه‌ای، نشر ایران.
- ساندرز، دیوید (۱۳۸۰) *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کاردوسو، فرناندو و انزو فالنتو (۱۳۵۸) *وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین*، ترجمه الف ثمربخش و فرخ حسامیان، مندرج در کتاب توسعه و توسعه‌نیافتگی، گروه تحقیق و مطالعات شهری و منطقه‌ای، نشر ایران.
- کرلینجر فردان. و الازار جی. پدهازور (۱۳۶۶) *رگرسیون چندمتغیری در پژوهش‌های رفتاری* (دو جلد) حسن سرایی، نشر دانشگاهی.

- Alesina, Alberto & Roberto Perotti (1996) "Income Distribution, Political instability and Investment", *European Economic Review*, 40: 1203-1228.
- Alderson, Arthur & Francois Nielsen (1999) "Income inequality, Development, and Dependence", *ASR*, 64 (4) 606-631.
- Amsden, Alice (2003) "Good-bye Dependency Theory, Hello Dependency Theory", *Studies in Comparative International Development*, 38 (1) 32-38.
- Annett, Anthony (2001) "Social Fractionalization, Political instability and the Size of Government", *International Monetary Fund*, 48 (3) 561-592.
- Babones, Salvatore (2005) "The Country-level Income Structure of the World-Economy", *Journal of World-Systems Research*, XI (I) 29-55.

- Banks, Arthur (2005) "*Cross-National Time Series Data*", State University of New York Binghamton, Binghamton
- Bollen, Kenneth; Barbara Entwisle, & Arthur Alderson (1993) "Macrocomparative Research Methods" *Annual Review of Sociology*, 19: 321-351.
- Bollen, Kenneth & Robert Jackman (1989) "Democracy, Stability and Dichotomies", *ASR*, 54: 612-621.
- Bornschiefer, Volker (1980) "Multinational Corporation and Economic Growth", *Journal of Development Economics*, 7: 191-210.
- Bornschiefer, Volker; Christopher Chase-dunn, and Richard Rubinson (1978) "Cross-national Evidence of the Effects of Foreign Investment and Aid on Economic Growth and Inequality" *AJS*, 84: 651-983.
- Boswell, Terry and William Dixon (1990) "Dependency and Rebellion", *ASR*, 55 (4) 540-559.
- Bradshaw, York (1985) "Dependent Development in Black Africa", *ASR*, 50: 195-207.
- Burkhardt, Ross (2002) "The Capitalist Political Economy and Human Rights", *The Social Science Journal*, 39: 155-172.
- Campos, Nauro and Jeffrey Nugent (2002) "Who is Afraid of Political instability?", *Journal of Development Economics*, 67: 157-172.
- Campos, Nauro and Jeffrey Nugent (2003) "Aggregate investment and Political instability" *Economica*, 70: 533-549.
- Chase-dunn, Christopher & Thomas Hall (1993) "Comparing World-systems: Concepts and Working Hypotheses" *Social Forces*, 71 (4) 851-886.
- Chase-dunn, Christopher (1975) "The Effects of international Economic Dependence on Development and inequality", *ASR*, 40: 720-738.
- Chase-dunn, Christopher & Richard Rubinson (1977) "Toward a Structural Perspective on the World-System", *Politics and Society*, 7: 453-476.
- Chauvet, Lisa (2002) "Socio-political instability and the Allocation of international Aid by Donors", *European Journal of Political Economy*, 19: 33-59.
- Crenshaw, Edward (1992) "Cross-National Determinants of Income Inequality", *Social Forces*, 71 (2) 339-363.
- Deininger, Klaus & Lyn Squire (1997) "Economic Growth and Income Inequality", *Finance and Development*, 34 (1) 38-41.
- Dixon, William & Terry Boswell (1996) "Differential Productivity, Negative Externalities, and Foreign Capital Dependency", *AJS*, 102 (2) 576-584.
- Evans, Peter & Michael Timberlake (1980) "Dependence, Inequality and the Growth of

- the Tertiary", *ASR*, 45: 531-552.
- Ferguson, Brian (2003) "*The State, Identity and Violence*", Routledge New York.
- Firebaugh, Glenn (1992) "Growth Effects of Foreign and Domestic Investment", *AJS*, 98: 105-130.
- Firebaugh, Glenn (1996) "Does Foreign Capital Harm Poor Nations *AJS*, 102: 563-575.
- Firebaugh, Glenn (1999) "Empirics of World Income Inequality", *AJS*, 104: 1597-1630.
- Firebaugh, Glenn & Frank Beck (1994) "Does Economic Growth Benefit the Masses?" *ASR*, 59: 631-653.
- Galtung, J. (1971) "A Structural Theory of Imperialism", *Journal of Peace Research*, 8: 81-117.
- Gissinger, Ranvig and Nils petter Gleditsch (1999) "Globalization and Conflict" *Journal of World Systems Research*, 2: 327-365.
- Jackman, Robert (1985) Cross-national Statistical Research and the Study of Comparative Politics", *American Journal of Political Science*, 29 (1) 161-182.
- Jackson, Steven; Bruce Russett; Duncan Snidal & David Sylvan (1978) "Conflict and Coercion in Dependent States", *Journal of conflict resolution*, 22: 627-657.
- Kick, Edward; Byron Davis; Marlene lehtinen & Thomas Burns (2000) "World-System Position, National Political Characteristics and Economic Development Outcomes", *Journal of Political and Military Sociology*, 28 (1) 131-155.
- Kick, Edward Byron Davis (2000) "World-System Structure and Change", *American Behavioral Scientist*, 44 (10) 1561-1578.
- Kim, Young; Yong Jang & Hokyu Hwang (2002) "Structural Expansion and the Cost of Global Isomorphism", *International Sociology*, 17 (4) 481-503.
- Kentor, Jeffrey (1998) The Long-term Effects of Foreign investment Dependence on Economic Growth", *AJS*, 103 (4) 1024-1046.
- Kentor, Jeffrey (2001) "The Long term Effects of Globalization on Population Growth, Inequality, and Economic Development", *Social Problems*, 48: 435-455.
- Kentor, Jeffrey & Terry Boswell (2003) "Foreign Capital Dependence and Development" *ASR*, 68 (2) 301-313.
- Kerbo, Harold (1978) "Foreign Involvement in the Preconditions for Political Violence", *Journal of Conflict Resolution*, 22: 363-391.
- Kim, Young; Yong Jang & Hokyu Hwang (2002) "Structural Expansion and the Cost of Global Isomorphism", *International Sociology*, 17 (4) 481-503.
- London, Bruce & Thomas Robinson (1989) "The Effect of International Dependence on Income Inequality and Political Violence", *ASR*, 54 (2) 305-308.

- Marshall, Monty & Ted Robert Gurr (2005) "*Peace and Conflict*", University of Maryland.
- Moran, Timothy Patrick (2003) "On the Theoretical and Methodological Context of Cross-National Inequality Data", *International Sociology*, 18 (2) 351-378.
- Muller, Edward & Mitchell Seligson (1987) "Inequality and Insurgency", *The American Political Science Review*, 81 (2) 425-452.
- Muller, Edward (1988) "Inequality, Repression and Violence" *ASR*, 53 (5) 799-807.
- Nielsen, Francois & Arthur Alderson (1995) "Income inequality, Development and Dualism" *ASR*, 60 (5) 674-701.
- Rothgeb, John (1999) "Testing Mobilization Views of Relationship between International Interdependence and Political Conflict in Developing Countries", *The Social Science Journal*, 36 (3) 469-485.
- Rubinson, Richard & Deborah Holtzman (1981) "Comparative Dependence and Economic Development", *International Journal of Comparative Sociology*, 22: 86-101.
- Snyder, David & Edward Kick (1979) "Structural Position in the World System and Economic Growth" *AJS*, 84 (5) 1096-1126.
- Taylor, Charles & David Jodice (1983) "*World Handbook of Political and Social Indicators*", Vol. 1 & 2, 3rd Edition, New Haven, CT: Yale University Press.
- Timberlake, Michael & Kirk Williams (1984) "Dependence, Political Exclusion, and Government Repression", *ASR*, 49: 141-146.
- Timberlake, Michael (1987) "Structural Position in the World-System, Inequality and Political Violence", *Journal of Political and Military Sociology*, 15: 1-15.
- UNDP, (2004) "*Human Development Reports*", New York: UNDP.
- Van-Rossem Ronan (1996) "The World System Paradigm as General Theory of Development", *ASR*, 61 (3) 508-527.
- Walton, John & Charles Ragin (1990) "Global and National Sources of Political Protest", *ASR*, 55 (6) 876-890.
- Ward, Kathryn (1993) "Foreign Debt and Economic Growth in the World-System", *Social Science Quarterly*, 74: 703-720.
- World Bank (2005) "*World Development Indicators*", CD-Rom.
- Zimmermann, Ekkart (1989) "Political Unrest in Western Europe", *West European Politics*, 12 (3) 179-196.

ضمیمه

مقادیر متوسط هریک از سازه‌های تحقیق به تفکیک کشور برای دوره زمانی ۹۹-۱۹۸۰ میلادی (مقیاس ۰-۲۰)

کشور	کشمکش سیاسی شورشی	وابستگی اقتصادی	نابرابری اقتصادی	نرخ رشد اقتصادی
AFGHANISTAN	۲۰/۰۰۰۰	/۹۵۵۹	۲/۳۲۷۰	۱۳/۲۲۸۸
ALBANIA	۱۰/۰۰۰۰	۴/۲۷۵۹	/۶۴۰۷	۹/۸۵۵۶
ALGERIA	۱۸/۰۰۰۰	۱/۹۳۱۶	۳/۷۹۵۳	۱۰/۹۷۴۷
ANGOLA	۱۲/۴۰۰۰	۸/۳۲۲۳	۹/۷۵۹۱	۱۱/۲۷۲۶
ANTIGUA	۰/۰۰۰۰	۱۹/۷۸۸۸	۹/۷۱۸۴	۱۳/۳۵۵۳
BAHAMAS	۰/۰۰۰۰	۶/۹۷۱۲	۸/۰۹۹۶	۱۱/۱۵۸۲
BAHRAIN	۱/۲۰۰۰	۱۹/۹۰۵۰	۴/۲۵۶۴	۱۱/۸۴۰۰
BANGLADESH	۱۵/۶۰۰۰	۰/۹۵۵۹	۲/۳۲۷۰	۱۳/۲۲۸۸
BARBADOS	۰۰۰۰	۶/۶۹۹۰	۵/۶۵۳۹	۱۰/۵۰۲۳
BENIN	۱/۶۰۰۰	۳/۵۹۰۹	۹/۷۵۹۱	۱۲/۵۳۶۱
BHUTAN	۴۰۰۰	۲/۸۴۴۲	۲/۵۹۸۴	۱۵/۱۴۰۵
BOLIVIA	۷/۲۰۰۰	۵/۹۰۴۴	۸/۶۷۸۵	۱۰/۸۴۵۵
BOTSWANA	۴۰۰۰	۱۰/۵۳۸۳	۱۵/۵۸۳۸	۱۶/۰۱۳۱
BURKINA FASO	۴/۴۰۰۰	۱/۶۰۵۳	۱۰/۴۸۲۱	۱۲/۴۱۲۰
BURUNDI	۱۱/۶۰۰۰	۱/۶۰۱۷	۲/۴۱۱۷	۱۰/۴۰۶۱
CAMBODIA	۲۰/۰۰۰۰	۶/۴۳۷۷	۴/۹۷۱۹	۱۳/۱۰۹۲
CAMEROON	۲/۰۰۰۰	۳/۲۰۳۶	۸/۴۹۳۵	۱۱/۰۸۱۷
CENTRAL AFRICAN	۲/۴۰۰۰	۲/۵۲۵۳	۱۹/۰۶۸۴	۱۰/۰۵۶۴
CHAD	۱۰/۴۰۰۰	۳/۰۰۶۵	۹/۷۵۹۱	۱۲/۷۶۸۵
CHILE	۱۴/۸۰۰۰	۶/۹۷۰۳	۱۲/۵۰۸۶	۱۴/۳۵۴۷
COLOMBIA	۲۰/۰۰۰۰	۳/۳۹۰۹	۱۱/۴۴۳۲	۱۲/۱۸۴۱
COMOROS	۶/۰۰۰۰	۳/۱۱۴۷	۹/۷۵۹۱	۹/۴۳۱۴
CONGO BRAZILA	۳/۲۰۰۰	۶/۳۵۵۸	۹/۷۵۹۱	۱۲/۸۰۲۳
COTE D'IVOIRE	۵/۲۰۰۰	۴/۳۶۴۶	۴/۴۸۶۴	۱۰/۴۱۳۸
DJIBOUTI	۵/۶۰۰۰	۹/۵۹۹۱	۴/۱۵۷۷	۷/۲۹۶۹
DOMINICAN REP	۵/۶۰۰۰	۶/۵۹۴۲	۸/۳۹۷۶	۱۱/۱۲۸۲
DOMINICA	۱/۶۰۰۰	۸/۴۰۷۵	۹/۷۱۸۴	۱۲/۸۹۹۲
ECUADOR	۶/۸۰۰۰	۴/۳۲۶۱	۶/۶۱۵۰	۱۱/۴۲۱۵
EL SALVADOR	۲۰/۰۰۰۰	۲/۶۱۲۶	۱۰/۹۳۲۴	۱۰/۳۹۹۴
EQUA GUINEA	۰/۴۰۰۰	۱۲/۹۷۸۵	۹/۷۵۹۱	۲۰/۰۰۰۰
ETHIOPIA	۱۲/۴۰۰۰	۱/۱۲۳۲	۳/۹۶۰۹	۱۱/۷۰۸۸
GABON	۲/۰۰۰۰	۹/۸۰۱۵	۹/۷۵۹۱	۱۱/۵۰۲۷
GAMBIA	۰/۸۰۰۰	۶/۰۵۹۲	۶/۷۱۱۸	۱۲/۱۶۸۳

۱۱/۸۹۵۳	۲/۷۶۲۷	۲/۳۷۷۴	۲/۰۰۰۰	GHANA
۱۱/۳۸۰۹	۱۵/۷۲۴۵	۳/۴۹۶۱	۲۰/۰۰۰۰	GUATEMAL
۱۲/۸۱۱۴	۷/۴۹۰۵	۲/۶۲۲۵	۱/۶۰۰۰	GUINEA
۱۰/۴۱۲۹	۱۲/۲۱۷۷	۲/۲۱۹۲	۲/۸۰۰۰	GUINEA-BISSAU
۱۰/۰۴۵۱	۶/۰۱۶۹	۱۳/۶۳۱۹	۲/۴۰۰۰	GUYANA
۹/۰۰۵۰	۹/۷۱۸۴	۱/۷۵۵۹	۲۰/۰۰۰۰	HAITI
۱۱/۷۳۵۱	۱۱/۶۰۴۱	۴/۱۳۶۴	۱۵/۲۰۰۰	HONDURAS
۹/۹۷۵۶	۶/۷۲۶۷	۷/۹۴۲۱	۶/۴۰۰۰	JAMAICA
۱۲/۰۳۹۷	۱۰/۴۱۹۰	۲/۶۸۶۵	۸/۴۰۰۰	KENYA
۸/۳۵۷۴	۴/۲۵۶۴	۵/۲۹۸۱	۰/۴۰۰۰	KUWAIT
۱۴/۷۳۸۳	۲/۴۵۴۵	۴/۰۲۷۶	۰۰۰۰	LAOS
۱۸/۸۷۹۵	۴/۲۵۶۴	۴/۶۹۱۳	۱۷/۶۰۰۰	LEBANON
۱۳/۴۰۷۰	۱۹/۷۲۸۷	۱۴/۷۴۳۶	۵/۲۰۰۰	LESOTHO
۱۱/۸۹۵۳	۹/۷۵۹۱	۵/۲۵۳۲	۱۰/۸۰۰۰	LIBERIA
۱۱/۳۸۰۹	۴/۲۵۶۴	۵/۷۵۲۳	۱/۲۰۰۰	LIBYA
۹/۸۸۲۷	۷/۴۲۶۳	۱/۸۶۶۰	۵/۲۰۰۰	MADAGASCAR
۱۱/۹۸۱۰	۱۰/۸۱۰۷	۲/۲۹۱۶	۸۰۰۰	MALAWI
۱۵/۹۵۶۷	۲/۵۹۸۴	۶/۷۱۲۲	۱/۲۰۰۰	MALDIVE
۱۰/۸۱۹۰	۱۰/۲۷۹۸	۲/۸۷۹۰	۳/۶۰۰۰	MALI
۱۳/۱۴۸۳	۴/۱۵۷۷	۱۲/۴۸۳۶	۰/۸۰۰۰	MALTA
۱۱/۰۰۳۶	۵/۶۷۹۲	۴/۷۹۶۲	۲/۴۰۰۰	MAURITANIA
۱۳/۴۷۰۲	۴/۷۸۴۱	۵/۴۳۸۵	۰/۰۰۰۰	MAURITIUS
۱۰۰۴۵	۳/۳۵۲۶	۶/۲۷۸۳	۱/۲۰۰۰	MOLDOVA
۱۰/۶۵۲۸	۲/۵۰۶۲	۵/۱۲۳۰	۰/۰۰۰۰	MONGOLIA
۱۲/۱۳۹۰	۴/۶۲۲۹	۲/۸۷۹۳	۵/۶۰۰۰	MOROCCO
۱۴/۲۲۰۸	۴/۷۱۹۱	۲/۷۹۵۴	۹/۲۰۰۰	MOZAMBIQUE
۱۲/۴۵۰۲	۳/۷۴۵۱	۴/۵۶۴۶	۱۶/۸۰۰۰	MYANMAR
۱۳/۰۶۸۶	۲/۳۷۶۶	۱/۶۵۶۲	۴/۸۰۰۰	NEPAL
۹/۸۹۴۰	۱۰/۸۸۲۲	۴/۷۸۹۷	۱۴/۰۰۰۰	NICARAGU
۱۰/۱۰۵۶	۷/۸۴۴۲	۲/۴۹۱۵	۳/۶۰۰۰	NIGER
۱۱/۰۰۸۶	۵/۸۶۷۸	۶/۱۳۳۰	۱۵/۶۰۰۰	NIGERIA
۱۶/۵۳۴۰	۴/۲۵۶۴	۵/۷۲۸۹	۰/۰۰۰۰	OMAN
۱۴/۰۶۵۰	۲/۳۲۷۵	۲/۱۳۸۴	۲۰/۰۰۰۰	PAKISTAN
۱۱/۷۵۳۲	۱۴/۰۶۳۰	۹/۹۴۶۴	۴/۸۰۰۰	PANAMA
۱۱/۳۷۵۹	۹/۵۴۸۱	۸/۹۲۹۶	۸/۰۰۰۰	PAPUA NEW GUINEA
۱۲/۰۱۰۴	۱۲/۳۰۸۵	۴/۰۹۱۸	۲/۴۰۰۰	PARAGUAY
۱۰/۹۷۳۸	۷/۲۴۸۴	۳/۱۸۴۳	۲۰/۰۰۰۰	PERU
۱۱/۹۹۷۶	۰/۶۰۶۱	۳/۲۰۳۱	۸/۰۰۰۰	POLAND
۱۱/۳۸۰۹	۴/۲۵۶۴	۵/۸۴۰۳	۴۰۰۰	QATAR

اثر وابستگی اقتصادی بر کشمکش سیاسی شورشی

۱۲/۰۳۰۷	۹/۷۵۹۱	۲/۶۹۴۹	۷/۲۰۰۰	RWANDA
۹/۵۸۹۴	۴/۵۹۹۹	۴/۴۰۶۰	۰/۴۰۰۰	SAMOA
۱۰/۶۰۴۵	۴/۲۵۶۴	۷/۱۳۳۳	۰/۸۰۰۰	SA'UDI ARABIA
۱۱/۷۸۸۶	۹/۴۸۹۰	۱۶/۰۲۵۱	۰/۸۰۰۰	SEYCHELLES
۱۵/۹۵۶۷	۶/۵۲۹۰	۲۰/۰۰۰۰	۰/۰۰۰۰	SINGAPOR
۱۲/۹۵۷۸	۴/۵۹۹۹	۹/۶۲۳۰	۲/۴۰۰۰	SOLOMON ISLANDS
۱۱/۸۹۵۳	۹/۷۵۹۱	۳/۸۹۶۱	۱۴/۴۰۰۰	SOMALIA
۱۳/۳۴۶۱	۴/۳۲۷۴	۳/۸۴۲۲	۲۰/۰۰۰۰	SRI LANKA
۱۴/۷۶۸۳	۹/۷۱۸۴	۱۴/۸۳۳۴	۴۰۰۰	ST VINCENT
۱۴/۴۷۸۸	۹/۷۵۹۱	۱/۴۷۸۸	۲۰/۰۰۰۰	SUDAN
۵/۶۰۰۰	۷/۱۷۸۹	۹/۷۱۸۴	۸/۶۸۵۳	SURINAME
۱۳/۷۱۷۵	۱۶/۲۰۲۶	۱۲/۶۸۴۸	۱/۲۰۰۰	SWAZILAND
۱۳/۰۸۷۳	۴/۲۵۶۴	۲/۵۳۶۵	۲/۸۰۰۰	SYRIAN
۱۲/۰۲۶۲	۵/۰۹۱۶	۳/۴۱۵۸	۱/۲۰۰۰	TANZANIA
۱۱/۱۷۳۳	۹/۷۵۹۱	۴/۲۱۷۴	۴/۴۰۰۰	TOGO
۱۰/۳۰۰۸	۴/۵۹۹۹	۵/۱۱۷۱	۰/۰۰۰۰	TONGA
۱۰/۴۶۰۳	۶/۳۵۷۷	۱۱/۶۵۷۶	۱/۶۰۰۰	TRINIDAD
۱۱/۳۳۱۲	۴/۲۵۶۴	۶/۵۶۹۵	۰/۴۰۰۰	UA EMIRATE
۱۴/۱۶۶۷	۴/۹۳۵۳	۲/۱۳۷۱	۱۰/۰۰۰۰	UGANDA
۱۵/۱۱۷۳	۳/۱۷۱۹	۶/۹۴۳۸	۰/۸۰۰۰	VIETNAM
۷/۷۹۷۸	۹/۷۵۹۱	۲/۶۶۱۳	۱۰/۰۰۰۰	ZAIRE CONGO
۱۰/۰۹۴۸	۸/۷۱۹۰	۵/۴۷۷۸	۴/۰۰۰۰	ZAMBIA
۱۲/۷۶۸۵	۱۱/۵۹۷۵	۲/۵۱۲۸	۹/۶۰۰۰	ZIMBABWE

محمد رضا طالبان، استادیار گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

است.

qtaleban@Yahoo.com